



دو ارمغان جدید از دو زن مبارز
سودابه اردوان: یادنگاره های زندان، ویراستار علی حصوری، سوند
۱۳۸۲
فریبا ثابت: یادهای زندان، انتشارات خاوران، پاری ۱۳۸۳

تراب حق شناس

کتاب نخست خاطرات نویسنده ی هنرمند آن، سودابه ی اردوان، از سالهای زندان در جمهوری اسلامی ست. کتاب دوم هم جلد دوم از خاطرات فریبا ثابت است از سالهای زندان. هر دو نویسنده در عمل و با همت خویش نشان می دهند که آنچه در سنت مردسالارانه به «همت مردانه» تعبیر می شد حقیقت ندارد و «همت زنانه» در موارد بسیار، از جمله در زنده نگه داشتن آنچه موضوع این دو کتاب است، قطعاً از همت زندانیان مرد سبقت گرفته است. برای ثبت این وقایع و سپردن آنها به تاریخ، برای شهادت دادن از آنچه به گفته ی شاملو «وهنی که بر انسان میروند» باید زن بود. زن که نگهبان و ناقل و آموزگار زبان و فرهنگ و شخصیت نسلها ست. باید زن بود تا بتوان جزئیات و مویرگهای احساسات انسانی را درک کرد و بر زبان و قلم جاری ساخت. کتاب سودابه ی اردوان در نوع خود بی نظیر است. همه چیز را از کوچک و بزرگ از زاویه ی نگاه یک هنرمند نقاش دیده و ماجراهای درونی و برونی زندان و زندانیان را مانند فیلم از پیش چشم خواننده میگذراند و نشان میدهد که چقدر زندان زنان زنانه است، سراسر زندگی ست و شور و احساس مسئولیت و غم و امید. زندگی با جزئیات و تفصیل ریز و در عین حال مهم اش: مهر، قهر، تنهایی، حضور جمعی، ریز بینی و ابتکار، غمخواری و کمک و عواطف والای زنانه. اگر دل به نویسنده ی هنرمندش بسپاری بارها اشک در چشمانت حلقه می زند...

در نگارش کتاب هم با ترکیب های گاه شاعرانه برخورد میکنی، آرمانخواهی او گاه ترا به اوج میبرد و گاه نفرت از جنایت و سرکوبی که حاکم است قلبت را میفشارد. گاه روایت خاطرات به تحلیل روانی شباهت پیدا می کند «همه باید تظاهر به چیزی کنند که نیستند». به جای برخی کتمان های گذشته، صراحت نشسته است و آنچه در گذشته غالباً از گفتن اش امتناع میشد به عمد به زبان می آید که «بعضی وقتها نماز میخوانیم و تنها مرز زندگیمان قاطی نشدن با توابعها ست». یا «سوالاتم پایانی ندارد. حقیقت تلخی ست که قبولش مشکل است. کسانی بریده اند که برای من سمبل مقاومت بوده اند، خشم و ترسم به هم آمیخته است». یا «نقاشی میکنم چون دوست دارم، ستاره ی سرخ میکشم چون زیبا ست، زندان و زندانی میکشم چون تنها محیط زندگی من است، تعهد هم نمی دهم چون کارم است و میخواهم دوباره نقاشی کنم» (این عبارات ترا به یاد هنرمندانی می اندازد ۱۲۹۱ ه جانیشان را بر سر موضع خویش گذاشتند). ص 129 تا 131 چقدر متأثر کننده است. ص 115 و داستان سنگ بسیار عالی ست.

این کتاب علاوه بر روایت تکان دهنده اش با دهها تابلو از نقاشی و مجسمه که ارائه داده

از چاپ خوب و باسلیقه ای برخوردار است که از نظر شکل هم آن را در ردیف اول کتابهای چاپ خارج قرار میدهد.

کتاب فریبا ثابت یک اثر زیبای ادبی ست. او توانسته است پس از سالها دشواری بازسازی آن خاطرات را تاب بیاورد و آن را با ذوق و هنر نویسندگی اش درآمیزد و چنان ترا در شیرینی بیان خود غرق می کند که در متن گزارش حوادث تلخ و مرگبار می توانی همراه با او آن سالها را مجدداً زیست کنی] بیاموزی و نسبت به رژیم که صدها و هزاران تن از این گونه استعدادها را به خاک و خون کشیده و جامعه ی ایران را از اینهمه سرمایه ی معنوی (و البته مادی و انسانی) محروم کرده نفرتی غیر قابل اغماض در خود احساس کنی:

«روز اول مهر است و من زودتر از هر روز بیدار میشوم. دیشب را نتوانستم خوب بخوابم.

دخترم شش ساله شده و امروز به مدرسه میرود. دیشب تا صبح خواب او را دیدم که میخواهم او را به مدرسه ببرم و نمی توانم. از خواب پریدم. دوبرتبه به زحمت به خواب رفتم. این بار می بینم که بر بلندی ای ایستاده ام و نازنینم با لباس مدرسه، کیف به دست، در پائین است و دستهایش را دراز کرده می گوید مامان، دیر شد! دستهایم را دراز میکنم ولی از خواب می پرسم. هوا گرگ و میش است. ترجیح میدهم از بستر بیرون آیم. آرام بر می خیزم تا دیگران را بیدار نکنم. بغض گلویم را میفشرد. چه لحظه ی دشواری! هرگز تا این اندازه دلتنگ نبوده ام. حتی در روز عید».

اخبار و تحلیل سیاسی، جمعبندی تجربه فعالیت سیاسی گذشته، برخی نقدها، بازتاب مسائل جمعی و فردی، همه طبعاً به اشاره، و همه جا احساسات زیبای انسانی را فراوان می توان یافت.

قدر کار هردو نویسنده را با خواندن کتابشان بهتر میتوان دریافت. دست مریزاد و به امید کارهای ارزنده ی آنان در آینده.

(منتشر شده در آرش شماره 87)